



Polish, Kermanshah, WorldWar II

Tina Lotfolahzadeh¹ | Nader Amiri² | Siavash Gholipour³

1 MA of Cultural studies, Department of Sociology, University of Razi, Kermanshah, Iran.

E-mail: Tina.lotfolahzadeh@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Sociology, Faculty of Social science, University of Razi, Kermanshah, Iran.

E-mail: Nader.amiri@razi.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Sociology, Faculty of Social science, University of Razi, Kermanshah, Iran.

E-mail: Sgholipour@razi.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received 16 December 2021

Received in revised form 8

September 2022

Accepted 5 March 2023

Published online : 12 March
2023

Keywords:

Collective memory,
Forgetting,
Kermanshah, Ploish,
WorldWar II.

Memory is one of the most important individual and social dimensions of human beings. Memory, even in its most personal form, is influenced by social, economic, and political contexts. Norms, values, and social rules, which have been passed down from generation to generation, shows that memory has a social dimension. Collective memory is not like a fixed and unchangeable format, but also a process that is Constructed under the influence of the present and social frameworks. The main issue of the present study, entitled "Poles in World War II in Kermanshah", is to try to understand how the process of forgetting about Polish refugees in the city of Kermanshah. The theoretical framework of the research is based on the theory of social memory of Maurice Halbwax and the social frameworks of memory (age, sex, race, religion, ethnicity, socioeconomic status) to which Holbwax refers and also Paul Ricoeur's views, which are also influenced by Holbawax's theory of social memory in the discussion of recollection and forgetfulness, have been used. The research approach is qualitative and the method of narrative analysis has been used. 82 people were interviewed through purposive sampling and to increase the validity of the research, the relevant documents were also examined. The results indicate that collective memory is constructed by factors such as media, formal education, memorial ceremonies and memorial communities, places, the possibility of having different groups in society and the relationship and membership of different socialgroups with each other, Economic social class and ideology.

Cite this article: Lotfolahzadeh, T., Amiri, N.&Gholipour,S. (2022). Polish, Kermanshah, World War II. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 29 (2), 79-96.

کرمانشاه، لهستانیان، جنگ جهانی دوم

تینا لطف‌الزهاده^۱ | نادر امیری^۲ | سیاوش قلی‌پور^۳

۱. کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: Tina.lotfolahzadeh@gmail.com

۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: Nader.amiri@razi.ac.ir

۳. دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: Sgholipoor@razi.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

تاریخ اجتماعی با نگاه به زندگی روزمره و گوش فرادادن به روایت‌هایی که متعلق به مردمان عادی و مطرودان دور از قدرت است، سعی دارد تاریخ را از پایین روایت کند. البته از یک سو، در پیوندی دیالکتیکی، نوع نگاه تاریخی و چینش رویدادها در یک طرح، حافظه را تحت تاثیر قرار می‌دهند و از سویی دیگر حافظه جمعی نیز با یادآوری یا فراموشی رویدادهای تاریخی، آن هم به واسطه روایت، تاریخ را پیکربندی می‌کند. حافظه، عمل به یادآوری و فراموشی، با قابلیتی روایی و متأثر از کادرهای اجتماعی، در بستر زمان حال و در ساحت جمعی تبلور می‌یابد. از این منظر، مسئله اصلی پژوهش حاضر فهم چگونگی فرآیند فراموشی حضور آوارگان لهستانی در شهر کرمانشاه است. چارچوب نظری پژوهش بر نظریه حافظه اجتماعی موريس هالبواکس درباره چارچوب‌های اجتماعی حافظه (سن، جنس، نژاد، مذهب، قومیت، پایگاه اقتصادی- اجتماعی) استوار است و همچنین از آرای پل ریکور نیز استفاده شده است. رویکرد پژوهش کیفی است و از روش تحلیل روایت استفاده شده است. از طریق نمونه‌گیری هدفمند با ۸۶ نفر مصاحبه و علاوه بر روایت، در میان اسناد کتابخانه‌ای نیز به جست‌وجوی ردپایی از لهستانیان پرداخته شده است. نتایج پژوهش حاکی از این امر است که حافظه جمعی تحت تاثیر عواملی همچون رسانه‌ها، آموزش همگانی، مراسمات یادبودی و اجتماعات یادمانی، مکان‌ها، امکان وجود گروه‌های متنوع در جامعه، ارتباط و عضوگیری گروه‌های اجتماعی مختلف با یکدیگر، طبقه اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژی بر ساخته می‌شود و پیکربندی هدفمند حافظه جمعی بستر تاریخ‌زدایی و فراموشی را ایجاد می‌کند.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۲۱

کلیدواژه‌ها:

جنگ جهانی دوم، حافظه جمعی، فراموشی، کرمانشاه، لهستانیان.

استناد: لطف‌الزهاده، تینا؛ امیری، نادر و قلی‌پور سیاوش؛ (۱۴۰۱). کرمانشاه، لهستانیان، جنگ جهانی دوم. مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۲۹ (۲)، ۷۹-۹۶

۱. مقدمه

تاریخ مملو از روایت فاتحان است؛ در بیشتر مواقع زمانی که شرحی یا توصیفی از تاریخ به گوش ما می‌رسد تنها یک صداست که شنیده می‌شود، آن هم صدایی که بسیار قدرتمند است و موجب می‌شود دیگر صداها و روایت‌ها شنیده نشوند. روایت‌های کوچکی که در دل روایت‌های کلان گم می‌شوند و گاهی برای همیشه در گوشه‌ای از تاریخ می‌مانند و به فراموشی سپرده می‌شوند اما گاهی این معادله به‌ظاهر سخت به هم می‌ریزد و نمی‌توان برای همیشه واقعیت‌های غبارگرفته در تاریخ را پنهان یا فراموش کرد زیرا خواه‌ناخواه هم فرد و هم یک جامعه نمی‌تواند پیوند خود را با تاریخ بگسلاند و بدون شک برای فهم اکنون نیازمند تعمق و تأمل در گذشته است. تاریخ اجتماعی راهی است که ما را به‌سوی فهم روایت‌های مطرودان رهنمون می‌کند. تاریخ اجتماعی رویکردیست که ابعاد متنوعی از زندگی روزمره انسان و کردار او را در پیوند با ساختارهای کلان مورد مذاقه قرار می‌دهد. این رویکرد تلاشی است در برابر جریانی که می‌توان آن را تاریخ سیاسی نامید که به روایت فرادستان و صاحبان قدرت می‌پردازد و مملو از سکوت گروه‌های مختلف اجتماعیست. تاریخ اجتماعی با توجه به موضوع موردنظر پژوهش‌گر به چند شکل بیان می‌شود:

۱. رابطه‌ی گروه‌های اجتماعی با گروه‌های اجتماعی

۲. رابطه‌ی گروه‌های اجتماعی با حکومت و زیست جهان مادی

۳. تبیین آن در چارچوب پیرنگ‌های روایی

در آغاز جنگ جهانی دوم وقتی آلمان لهستان را اشغال کرد، اتحاد جماهیر شوروی که به قدرت مقاومت نیروهای متفقین در برابر آلمان اطمینان نداشت ترجیح داد به آلمان نزدیک شود:

«در ۳۱ مرداد ۱۳۱۸ پیمان عدم تجاوز با آلمان بست. در ۲۵ شهریور ۱۳۱۸، شوروی از شرق به لهستان لشکر کشید و به آلمانی‌ها کمک کرد تا در ۴ مهر ۱۳۱۸ پیروزی خود را بر لهستان کامل کند. بعدها آلمان و شوروی این کشور را میان خود تقسیم کردند.» (صابری، ۱۳۹۷: ۲۴)

اما ماجرا به همین جا ختم نشد. این پیمان عدم تجاوز دیری نپایید. روسیه از متحد خود جدا شد و برای ادامه مبارزه نیازمند کمک متفقین شد که ایران هم از این کشمکش بی‌نصیب نماند و به اجبار وارد جنگ شد. شوروی هزاران نفر از لهستانیان را به اردوگاه‌های کار اجباری سیبری تبعید کرد. در توافق شوروی با نیروهای متفقین، به‌واسطه بار مالی حضور تبعیدیان لهستان در شوروی و همچنین استفاده از مردان لهستانی به‌عنوان نیروی نظامی در جنگ، تبعیدیان لهستانی به نقاط مختلف جهان کوچانده شدند؛ از جمله نیوزلند، آفریقای جنوبی، مکزیک و ... مجد و ورود لهستانیان به ایران را چنین روایت می‌کند:

«در بهار سال ۱۹۴۲ میلادی (۱۳۲۱ خورشیدی) آوارگان لهستانی نیز از روسیه به شمال ایران وارد شدند. در جریان سرازیر شدن آوارگان لهستانی که تا تابستان ۱۳۲۲ ادامه داشت، دست کم ۱۵۰ هزار نظامی و غیرنظامی وارد ایران شدند، بخش اعظم غیرنظامیان تا پایان جنگ جهانی دوم در ایران ماندند.» (مجد، ۱۳۹۵: ۲۳۸)

در ابتدا قرار بود که ایران به عنوان گذرگاهی برای عبور غیرنظامیان لهستانی باشد. ولی اقامت غیرنظامیان لهستانی در شهرهای مختلف ایران به طول انجامید و خلاف برنامه‌ریزی اولیه عده زیادی به‌واسطه کسب‌وکار و ازدواج در ایران ماندگار شدند. پژوهش حاضر در مورد حضور لهستانیان در میانه جنگ جهانی دوم در شهر کرمانشاه است و به دنبال ردپایی از آوارگان لهستانی در شهر است. همچنین فهم اینکه چرا باوجود حضور لهستانیان در شهر یاد آن‌ها بسیار کم‌رنگ و به فراموشی سپرده شده است و در سه حیطة که پیش‌تر به آن اشاره شد به بررسی می‌پردازد تا به فهم دلایل این فراموشی تاریخی در شهر نائل آید. به این منظور به بررسی رابطه

لهستانیان با مردم و شهر کرمانشاه و ارتباط آن‌ها با حکومت وقت و همچنین نحوه مواجهه حاکمان با آن‌ها پرداخته می‌شود. از دیگر سو جایگاه اقتصادی و اجتماعی لهستانیان در شهر بررسی می‌شود. برای بررسی مسئله موردنظر نیاز است که به زمینه‌ای کلی‌تر توجه شود و آن، بررسی اوضاع و شرایط ایران و شهر کرمانشاه در دهه‌ی بیست یعنی زمان ورود لهستانیان به ایران است. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که چه عواملی در فراموشی حضور مهاجران لهستانی در شهر کرمانشاه دخیل است؟ و به شکلی دقیق‌تر شهر به مثابه مکان‌های یادبودی و اجتماعات یادمانی، عرصه مواجهه گروه‌های اجتماعی و بستر عینیت‌یابی ساختارهای کلان اجتماعی اقتصادی چگونه می‌تواند وقایع و تاریخ خود را روایت کند و چه تأثیری در فراموشی و یادآوری رویدادهای تاریخی دارد؟

تعداد محدودی پژوهش به زبان فارسی، درباره مهاجران لهستانی در ایران انجام شده است اما مشخصاً پژوهشی که به حضور لهستانیان در کرمانشاه بپردازد یافت نشده است. دولت‌شاهی در کتاب *لهستانیان و ایران* (دولت‌شاهی، ۱۳۸۶) به حضور تاریخی لهستانیان در ایران از دوره صفویه تا جنگ جهانی، فعالیت‌های فرهنگی هنری و نخبگان لهستانی مهاجر اشاره کرده است. ولی به مباحث دیگر مربوط به زنان لهستانی، نحوه معاش و زندگی آن‌ها، حضورشان در شهرهای مختلف ایران نپرداخته است. بهشتی‌سرشت و همکاران در مقاله "تبعات اجتماعی اسکان مهاجران لهستانی در ایران طی جنگ جهانی دوم" (بهشتی‌سرشت و همکاران، ۱۳۹۲) نقش مهاجران را در زمینه "بیماری" و "فساد اخلاقی" در جامعه تأثیرگذار دانسته و به شغل زنان و مهارت‌هایی که در ایران یاد گرفته‌اند و تعامل مطلوبشان با ایرانیان اشاره کرده‌اند. در این مقاله یک‌سویه و در ابعاد محدودی حضور مهاجران مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. مبانی نظری

تاریخ را نمی‌توان بازنویسی رویدادها دانست. رویدادها در قالب روایت‌ها و داستان‌هایی بازگو می‌شود که یا به‌طور مستقیم تجربه شده است و یا با واسطه شنیده شده است. از میان اسناد و روایت‌ها پیرنگی شکل داده می‌شود که این پیرنگ تاریخی همچون داستان دارای آغاز و پایانی است. هر روایت نتیجه خیال و داستان، در پیرنگی از وقایع و روابط علی معلولی است. به‌واقع تاریخ بر ساخت گذشته در اکنون است. در این میان حافظه نقشی اساسی ایفا می‌کند و تاریخ در متنی از حافظه جمعی^۱ داستان‌پردازی و روایت می‌شود. حافظه جمعی متناسب با خاستگاه‌هایش در گروه‌های اجتماعی امکان روایت خاطره جمعی را فراهم می‌کند و در پیوندی دیالکتیکی خاطره جمعی خود امکان بر ساخت حافظه جمعی را فراهم می‌کند. حافظه جمعی هم رخدادهایی را از فراموشی می‌رهاند و هم خود به فراموشی رخدادهایی دامن می‌زند.

۲-۱- تاریخ، روایت و داستان

امروزه روایت یکی از مفاهیم رایج است که نه فقط در ادبیات بلکه در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، فلسفه، تاریخ، روان‌شناسی و سینما نیز کاربرد دارد و به پدیده‌ای فراگیر تبدیل شده است. در واقع روایت همه‌جا هست درست مانند خود زندگی. روایت در هر سنی، هر مکانی و در هر جامعه‌ای حضورش قطعی است. «با روایت، نوآوری معنایی در قالب یک پیرنگ شکل می‌گیرد؛ پیرنگ به‌مثابه اهداف، روابط علت معلولی و احتمالات که در یک وحدت زمانی از عمل انسانی گرد هم می‌آیند.» (Ricoeur, 1984: ix) به‌طوری که این پیرنگ رویدادهای پراکنده و متنوع را حول داستانی کامل معنا می‌دهد. «روایت با تاریخ بشر آغاز شده و هیچ قومی بدون آن وجود نداشته است. تمام طبقه‌ها و تمام گروه‌های انسانی روایت‌های خودشان را دارند و تمام انسان‌ها با سابقه‌های مختلف و

حتی متضاد از آن بهره می‌برند.» (ابوت، ۱۳۹۷: ۲۵) به تعبیر دیگر روایت به مثابه مکانیسمی معرفتی و پویا عمل می‌کند که «ادراک را در بعد مکان زمان برایمان به ارمغان می‌آورد.» (ابوت، ۱۳۹۷: ۳۷) تاریخ در پیوند با روایت و داستان شکل می‌یابد. این سه عنصر مکمل یکدیگرند و همراه با تفسیر ارائه می‌شوند. پل ریکور^۱ فهمی روایی از تاریخ به دست می‌دهد. فهمی روایی که در آن با طرح‌افکنی^۲ روبرو هستیم؛ یکپارچه‌سازی سلسله‌ای از رویدادهای تاریخ در روایت و طرحی مشخص. از منظر او تاریخ‌نگاری و داستان‌گویی منفک از یکدیگر نیستند. با این وجود ریکور بین تاریخ و داستان تفاوت‌هایی قائل است. «تاریخ ادعای گفتن چیزی را دارد که به‌واقع رخ داده است. آنچه به‌راستی رخ داده است هرگز گم نخواهد شد. از این‌رو تاریخ‌نگار وارث یک بدهی است. رسالت او جبران غیبت است.» (ریکور، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۱) از منظر ریکور در روایت تاریخی، در قیاس با روایت داستانی، مورخ از یک سو به دنبال ارائه توضیحی بهتر و در جستجو است و از سوی دیگر به دنبال آن است که توضیحش را مسئله‌مند کند و جهت بحث و قضاوت مخاطب ارائه دهد. با این وجود باید در نظر داشت که:

«همواره چیزی داستانی در تاریخ وجود دارد، همان‌طور که همیشه گونه‌ای از حقیقت را در داستان می‌توان یافت. داستان واقعیت را می‌گوید، اما به راهی متفاوت از تاریخ. در یک کلام، داستان و تاریخ یکدیگر را کامل می‌کنند و این کامل کردن برای اینکه زمان انسانی را بیان‌دیشیم ضرورت دارد.» (ریکور، ۱۳۹۴: ۶۱)

۲-۲- خاطره جمعی، حافظه جمعی

موریس هالبواکس^۳ نخستین کسی بود که در رویکردی دورکیمی اصطلاح "حافظه جمعی" را به‌مثابه یک واقعیت اجتماعی مورد مذاکره قرار داد. از این‌رو می‌توان گفت که حافظه جمعی وجودی مستقل از فرد و مقدم بر او دارد؛ یعنی در شخصی‌ترین وجوه خاطره، این حافظه جمعی است که نقشی موثر ایفا می‌کند. از دیگر سو بازگو کردن گذشته در اکنون متناسب با الزام‌های اکنون است. نیاز اکنون گروه‌های اجتماعی^۴ گذشته را در اکنون بر ساخته می‌کند و این نیاز اساسی انسجام اجتماعی^۵ است. بنابراین گذشته در پیوندی دیالکتیکی با اکنون قرار دارد و همین جاست که تفسیر و باز تفسیر اهمیت می‌یابد. گروه‌های اجتماعی شامل قوم، طبقه اقتصادی اجتماعی، مذهب و ... است که چهارچوب‌های اجتماعی حافظه^۶ در آن‌ها شکل می‌یابد. به‌تعبیر هالبواکس هیچ خاطره و فرآیند یادآوری « بیرون از چهارچوب‌هایی که افراد جامعه برای تعیین و بازیابی خاطرات خود بکار می‌برند، امکان وجود ندارد.» (Halbwachs, 1992: 43) به بیانی دیگر می‌توان گفت که حافظه جمعی تحت تأثیر عضویت در گروه‌های مختلف اجتماعیست. باید در نظر داشت به همین ترتیب فرآیند یادآوری نیز متأثر از عضویت در گروه‌های اجتماعیست.

« فرآیند به‌یادآوردن یا همان یادآوری فردی^۷ نیز تحت تأثیر خاطرات جمعی و عضویت در گروه است به‌عبارت دیگر زمان به‌یادآوردن خاطرات فردی هم ما این خاطرات را در ارتباط با دیگر اعضا به‌یاد می‌آوریم. بنابراین یادآوری خاطراتی که به هیچ شکلی در ارتباط با یک گروه نباشد سخت است.» (Misztal, 2003: 53)

از این‌رو حافظه‌ی جمعی مرجع یادآوری خاطرات شخصی است.

1 Paul Ricœur

2 Emplotment

3 Maurice Halbwachs

4 Social Groups

5 Social Cohesion

6 Social Frameworks Of Memory

7 Individual Remembrance

« زمانی که نخستین خاطره‌ای که با آن روبه‌رو می‌شویم را در گروه به اشتراک می‌گذاریم و فرد دیگری در گروه نیز آن را به یاد می‌آورد، حاصلش خاطره جمعی است که درستی واقعه‌ای را تأیید می‌کند. در واقع ما به دیگران به‌عنوان شاهد رجوع می‌کنیم و خاطرات مشترک آن‌ها اعتماد ما را به چیزهایی که به یاد آورده‌ایم بیشتر می‌کند و این تأیید می‌کند که خاطرات ما جمعی هستند و در واقعیت ما هیچ وقت تنها نیستیم.» (ریکور، ۱۳۷۴: ۱۲۰ - ۱۲۱)

باید در نظر داشت که بقای خاطره جمعی و به تبع حافظه جمعی، وابسته به بقای گروه اجتماعی است و بقای گروه اجتماعی ناظر به قدرت آن گروه است و «مرتبه اجتماعی گروه شاخص مهمی از دوام، رویت‌پذیری و قدرت را در اختیار می‌گذارد.» (میزتال، ۱۳۹۹: ۹۹)

۲-۳- خاطره و فراموشی

ریکور در مواجهه با تاریخ تأکید می‌کند که تاریخ فقط خاطره شخصی نیست بلکه دربرگیرنده هر دو نوع خاطره فردی و جمعی است. او در توضیح پیوند خاطره فردی و جمعی و اینکه خاطره چگونه بعد جمعی پیدا می‌کند به تبادل خاطره اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که یادآوری تنها توسط دیگری امکان‌پذیر می‌شود همان‌گونه که «پیوندهای اجتماعی در چهارچوب‌هایی از روابط متقابل و هویت‌های ساخته‌شده بر پایه آن‌ها تشکیل می‌شود.» (Ricœur, 2004: 131) ریکور، متأثر از نیچه و فروید، در گونه‌شناسی حافظه طبیعی سه نوع خاطره و عمل به‌خاطر آوردن را از یکدیگر متمایز می‌کند: خاطره سرکوب شده در سطح درمانی و آسیب‌شناسانه، خاطره دستکاری‌شده در سطح عملی، خاطره اجباری در سطح اخلاقی - سیاسی. (Ricœur, 2004: 69) در این رابطه ریکور تحلیل‌های فروید را به سطح خاطره جمعی بسط می‌دهد. در سطح نخست است که می‌توان به‌طور مشروع از زخم‌ها و آنچه که خاطره بیمارگون می‌توان نامید، صحبت کرد. بی‌شک جوامع تاریخی پدیده‌ای چون جنگ را از سر گذارنده‌اند و در این میان است که آنچه برای عده‌ای افتخار است برای دیگر حقارت و درست همین‌جاست که وضعیتی بیمارگون از خاطره ایجاد می‌شود؛ «از یک سو بسیاری خاطره و یادآوری و از دیگر سو کمبود خاطره.» (Ricœur, 2004: 79) کمبود خاطره در وضعیتی مالیخولیایگون زخم‌ها را تکرار می‌کند و این همراهی عمل سوگواری و عمل یادآوریست که امکان آشتی با گذشته را فراهم می‌کند. در سطح عملی پیوند دستکاری خاطره و فراموشی به سواستفاده از خاطره و حافظه می‌انجامد. به تعبیر ریکور «بسیاری خاطره به سواستفاده از حافظه و خاطره و کمبود خاطره به سواستفاده از فراموشی منجر می‌شود» (Ricœur, 2004: 81) مسئله اساسی در این سطح بسیج خاطره در راستای خواست هویت و هویت‌یابی است. هویت در طول زمان ماهیتی شکننده دارد و یکی از دلایل این حالت، «مواجهه با دیگری و ترس ناشی از آن است.» (Ricœur, 2004: 81) ترسی که ریشه در تفاوت در نحوه زندگی و ادراک خویشتن دارد. «دستکاری‌های حافظه نتیجه مداخله‌های فاکتوری مزاحم و چند شکلی است که خود را لابلای خواست هویتی و تجلی عمومی خاطره القا می‌کند و آن چیز نیست جز ایدئولوژی.» (Ricœur, 2004: 82) ایدئولوژی در فرآیندی ناپیدا و پپیچیده به تحریف واقعیت می‌پردازد و اینجاست که نقش قدرت اهمیت می‌یابد. «ایدئولوژی به‌واسطه فرآیند گزینشی روایت از استراتژی فراموشی و یادآوری برای شکل‌دهی هویت و دستکاری حافظه سود می‌جوید.» (Ricœur, 2004: 85)

پیوند خاطره و فراموشی چنان است که «می‌توان فراموشی را به‌عنوان یکی از شرایط خاطره دانست.» (Ricœur, 2004: 426) فراموشی نه‌تنها دشمن حافظه، که دشمن تاریخ است. مولفه‌های متعدد در فرآیند یادآوری و فراموشی موثرند، از جمله: مولفه‌های

فضایی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و همچنین امکان حضور و تعامل گروه‌های مختلف با یکدیگر در جامعه. ردپا^۱ عنصری مهم در فهم فراموشی است و «تخریب آرشیوها، موزه‌ها و شهرها، به‌مثابه شاهدان تاریخ، هم‌ارز فراموشی است.» (Ricœur,2004:284) باید تأکید کرد که از منظر ریکور پیوندی دیالکتیکی بین تاریخ و حافظه برقرار است؛ «تاریخ حافظه^۲ و تاریخی‌سازی حافظه^۳». (Ricœur,2004:393) از یک‌سو تاریخ ادعا می‌کند که حافظه را تا مقام یک ابژه فرو می‌کاهد و از دیگرسو تاریخ به‌واسطه سواستفاده از حافظه به‌واسطه تأثیر پذیری آن از گروه‌های قدرتمند و نیروهای سیاسی، مطیع حافظه جمعی است. در نسبت حافظه دستکاری شده و فراموشی باید به این نکته اشاره کرد که رابطه نزدیک بین حافظه، روایت و گواه اظهار شده با بازنمایی شکل داده شده گذشته تاریخی مورد توجه است. پیکربندی حافظه ایدئولوژیک شده در پیوند مستقیم با استراتژی فراموشی قرار دارد به‌طوری که «همیشه بازگویی متفاوت توسط حذف کردن‌ها، تغییر نقاط با اهمیت و تأکیدها و از نو طرح کردن قهرمانان یک واقعه از سویی متفاوت از راستای کلی آن واقعه امکان‌پذیر است.» (Ricœur,2004:448)

۳. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر کیفی و استراتژی آن تحلیل روایت است. «مفهوم روایت را می‌توان بینشی در نظر گرفت که پژوهش در آن به معنای ساخت و بازسازی داستان‌های شخصی و اجتماعی است.» (وبستر، مرتوا ۲۰:۱۳۹۸) در تحلیل روایت عناصر مختلف کنار هم گذاشته می‌شود تا بتوان نقاط مشترکی را از صحبت‌های روایت‌کنندگان به‌دست آورد. «روایت‌پژوهی عناصر تاریخی را به‌نحوی سازمان می‌دهد که داستانی درباره یک یا سلسله‌ای از رویدادها به ما بگوید. این داستان‌ها فهمی کلی هستند که از طریق انتخاب قطعات از هم گسیخته و برقراری ارتباط بین آن‌ها حاصل می‌شوند.» (وبستر، مرتوا ۲۰:۱۳۹۸) در پژوهش حاضر برای گردآوری داده‌ها از مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته و عمیق استفاده شده است. با توجه به موضوع پژوهش، مصاحبه‌شوندگان به‌صورت هدفمند انتخاب شده‌اند و در این راستا مولفه‌های سن، مذهب و طبقه‌ی اقتصادی - اجتماعی افراد مدنظر بوده است. در مجموع با ۸۶ نفر مصاحبه انجام شده است. برای بررسی و تحلیل موضوع موردنظر علاوه بر افرادی که از موضوع آگاهی داشته و یا چیزی در این‌باره شنیده بودند، بررسی روایت‌هایی که در آن‌ها حضور لهستانیان غایب بود نیز نیاز بود. زیرا خود غیاب لهستانیان در میان روایت‌ها، گواه و روشن‌کننده امر فراموشی است. در پی یافتن ردپاهای مرتبط با موضوع پژوهش، علاوه‌بر مصاحبه، چندین فیلم مستند مرتبط و همچنین بالغ بر هزار و دویست صفحه سند بررسی شده است. باید در نظر داشت از دید ریکور «برای اعتبار بخشیدن به بازنمایی مورخ از گذشته چیزی بهتر از گواهی و شهادت و نقد آن در دسترس نداریم.» (Ricœur,2004:278) با توجه به جایگاه موضوع برای انجام مصاحبه‌هایی از این دست که نیاز است افراد تجربه‌های شخصی خود را بازگو کنند، فرآیند اعتمادسازی است نقش اساسی در اثربخشی مصاحبه‌ها دارد و این امر در فرآیندی بلندمدت امکان‌پذیر شد. در فرآیند مصاحبه از مصاحبه‌شونده‌ها خواسته شد که ابتدا تجربیات و یا شنیده‌های خود را از جنگ جهانی دوم شرح دهند در صورتی که مصاحبه‌شونده به لهستانیان اشاره نمی‌کرد به‌طور مستقیم از حضور لهستانیان در شهر سوال پرسیده می‌شد. پس از پیاده‌سازی مصاحبه‌های انجام شده و به‌دست آوردن نقاط مشترک روایت‌ها، از اسناد جهت استخراج برخی مولفه‌های اساسی و تحلیل روایت‌ها استفاده شده و رویدادهای مورد نظر بازسازی شد. با توجه به اهمیت مولفه‌های فضایی در فهم مکانیسم فراموشی، تکنیک مشاهده در بررسی کالبدی شهر مورد استفاده بوده است.

1 Trace

2 History of memory

3 Historicization of memory

۴. یافته‌های پژوهش

در بخش نخست مقاله به صورت اجمالی به چگونگی ورود مهاجرین لهستانی پرداخته شد و همان‌طور که اشاره شد برای فهم مسئله مورد نظر بررسی اوضاع ایران و شهر کرمانشاه در آن برهه ضروری می‌نماید.

ورود لهستانیان به ایران بدون اطلاع و هماهنگی قبلی با حکومت ایران صورت گرفت، دولت بریتانیا و روسیه خود تصمیم گرفتند و اجرا کردند. «فرستادن مهاجران لهستانی آنقدر سریع و بدون هماهنگی بود که کار کمک رسانی و امداد در مورد برپایی اسکان‌های موقت در ایران به کاری دشوار تبدیل شده بود.» (مجد، ۱۳۹۵: ۲۴۲) ورود ناگهانی مهاجران لهستانی به ایران مصادف شد با زمانی که مردم ایران گرفتار قحطی و بیماری بودند و به دلیل شروع جنگ و اشغال ایران توسط متفقین، به لحاظ سیاسی و امنیتی نیز اوضاع پایداری وجود نداشت. در این میان حتی سیستم‌های حمل و نقل کشور به شدت با مشکل مواجه بود. به گزارش روزنامه اطلاعات «قیمت خواربار، گوشت و مرکبات روز به روز افزایش پیدا می‌کرد و بسیاری از کالاهای ضروری مصرفی همچون نان نه تنها کمیاب شده بود.» (گرانی خوار و بار، ۱۳۲۱: ۵)

به دلیل عدم وجود زیرساخت‌های مناسب در زمان رضاشاه، که البته ریشه در سیاست‌ها و بی‌توجهی به امور مورد نیاز جامعه در دوران قبل از او هم داشت، همچنین عدم سرمایه‌گذاری کافی در بخش بهداشتی و آموزشی و تأکید بیش از حد بر صرف هزینه‌های بسیار برای ارتش، اوضاع بهداشتی کشور بسیار نامطلوب بود. همچنین طبق آمار بانک ملی ایران «هزینه زندگی از سال ۱۳۱۵ مرتبا افزایش پیدا کرده است.» (جامی، ۱۳۹۲: ۱۴۳) نتیجه این وضعیت قربانی شدن عده کثیری از مردم ایران در زمان جنگ جهانی دوم به دلیل قحطی و بیماری بود. کمبود نان و کیفیت بسیار پایین آن موجب آشوب در تهران و سایر شهرهای ایران شد.

در شرایطی که وصف شد، مهاجران لهستانی به ایران فرستاده شدند. از دلایل مهم انتقال لهستانیان از پایتخت به شهرهای دیگر کمبود آذوقه و قحطی‌ای بود که بر تهران فشار وارد کرده بود. بنابراین هیئت وزیران وقت تصمیم گرفتند که تعدادی از مهاجران را به شهرهای دیگر منتقل کنند تا شاید فشار از دوش پایتخت کاسته شود. (ساکما، ۱۳۴۸/۱۰/۲۴۰) این تصمیم خود گویای اوضاع شکننده پایتخت بود. نظام مدیریتی کشور توانایی پذیرش ۲۰۰ هزار لهستانی را نداشت. همان‌طور که مشخص است مسئولیت اسکان مهاجران لهستانی به دولت وقت واگذار شده بود که البته با نظارت نیروهای انگلیس و روسیه و نمایندگانی از طرف سفارت لهستانیان همراه بود اما گویا کنترل این موضوع نیز همچون سایر ابعاد دیگر کشور از دست دولت خارج می‌شود و بعضی از مهاجران خود به طور مستقل به شهرهای دیگر مهاجرت کرده بودند به طوری که دولت اظهار می‌دارد که این مهاجران بدون اطلاع به مراکز مسئول به شهرهای دیگر عزیمت کرده‌اند. (ساکما، ۱۳۴۸/۱۰/۲۴۰) یکی از شهرهایی که مهاجرین لهستانی در آن دیده شده‌اند شهر کرمانشاه بوده است.

شهر کرمانشاه نیز گرفتار قحطی و تنگدستی بود و مردم برای تأمین مایحتاج ضروری زندگی در مضیقه بودند. شهر کرمانشاه نیز از کمبود نان و مشکلات غله، بیماری و قحطی بی‌نصیب نماند. اداره خواربار به واسطه کم بودن اجناس مورد نظر نانواها، مصرف روزانه آن‌ها را کم می‌کند که این عمل با اعتراض و تجمع مردم شهر روبه‌رو می‌شود تا آنجا که مردم به عمارت خواربار هجوم برده و خساراتی نیز به آن‌جا وارد می‌کنند. (ساکما، ۱۳۳۶/۳۱۰) علاوه بر کمبود نان، اگر نانی هم پیدا می‌شد بی‌کیفیت و غیرقابل خوردن بود. «نان در شهر کرمانشاه سیاه و غیرقابل خوردن بوده و کیفیت پایین نان به دلیل مخلوط کردن آن با آرد جو بوده است. در مواردی از لوبیا آرد تهیه کردند که اثرات جبران‌ناپذیری داشت.» (نوبتی، مصاحبه شخصی، ۲۴ بهمن ۱۳۹۸) اوضاع اقتصادی و بهداشتی شهر در وضع مطلوبی نبود و "بلوای نان" در این شهر همچون سایر شهرهای ایران بیداد می‌کرد. در ظاهر نقش نیروهای خارجی همچون روس و انگلیس در ایجاد قحطی بسیار زیاد است که در مصاحبه‌هایی که انجام شده به آن اشاره شده است. اما اسناد و برخی روایات

نقش نیروهای داخلی و تجار بومی را در تشدید قحطی آشکار می‌کنند. اهمیت بررسی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این است که افراد روایت‌گر را جدا از آن نمی‌توان در نظر گرفت؛ زمینه اجتماعی و سیاسی و امور مربوط به آن‌ها، در مقام رویدادهای بیرونی و وقایع شخصی همچون بیماری و وضعیت خانوادگی در مقام رویدادهای شخصی. بنابراین تحت تأثیر موارد فوق، روایت‌کننده‌ها از زوایای متفاوت به روایت رخدادی واحد می‌پردازند.

برخی اسناد گویای این امر است که علاوه بر اوضاع اقتصادی، اوضاع سیاسی به‌سامانی هم در شهر برقرار نبوده است. بنا بر گزارش اداره دارایی کرمانشاه در ۱۳۲۲ که عده‌ای از هوادارن و مخالفان برخی سیاسیون محلی به اداره خواربار، محله کلیمیان و اتاق تجارت هجوم برده ولی شهربانی و تیپ کرمانشاه به دلیل نیروی کم امکان مقابله را نداشته است. (ساکما، ۰۰۳۳۹۶ / ۳۱۰) در طی مصاحبه‌ها نیز روایت‌های متعددی از قحطی در کرمانشاه وجود دارد و به اوضاع وخیم شهر اشاره شده است. نکته مهم این است که در روایت‌ها به نقش نیروهای خارجی در قحطی اشاره شده است:

«انگلیسی‌ها قحطی راه می‌انداختند. سر گاوها را می‌بریدند و لاشه آن را پرت می‌کردند. علت کارشان این بود که می‌خواستند مردم فقیر و بدبخت باشد، این گونه راحت‌تر می‌توانستند سوار ملت شوند. خودشان قحطی راه می‌انداختند بعد خرما و این جور چیزها را بین مردم پخش می‌کردند.» (بیگلری، مصاحبه شخصی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸)

در روایتی مشابه درباره نقش انگلیسی‌ها اشاره می‌شود: «انگلیسی‌ها گندم را از مردم می‌خریدند و در بیرون از شهر (مشخصاً محله که امروزه با نام پردیس شناخته می‌شود) آتش می‌زدند» (لطفی، مصاحبه شخصی، ۱۲ بهمن ۱۳۹۷) باید در نظر داشت که یکی از عوامل احتمالی قحطی وجود احتکارکنندگان داخلی نیز بوده است؛ تلاشی که در بین برخی از تجار برای فروش گندم به قیمتی بالا به انگلیسی‌ها وجود داشته است که رد آن را می‌توان در کلام مصاحبه‌شونده‌ها پیدا کرد. در یکی از روایت‌ها مشخصاً به نقش افراد محلی در احتکار گندم اشاره می‌شود (جلالین، مصاحبه شخصی، ۸ خرداد ۱۳۹۸) همچنین در اسناد به نقش دو احتکارکننده در شهر کرمانشاه اشاره شده است که قصد داشته‌اند گندم را به بهایی بسیار گزاف در بازار سیاه به فروش برسانند. (ساکما، ۰۰۳۳۶۶ / ۳۱۰)

به نظر می‌رسد دلیل منطقی برای خرابکاری‌های سازمان‌یافته انگلیسی‌ها نظیر سوزاندن گندم وجود ندارد زیرا خود نیروهای انگلیسی و متفقین به گندم و ذخیره آن بسیار نیاز داشته‌اند. لازم به یادآوریست از طرف دیگر نسبت به انگلیسی‌ها روایت‌های متناقضی وجود دارد. در روایت‌های متعدد شنیده شده است که انگلیسی‌ها در خیابان‌های کرمانشاه بین مردم مواد غذایی و خرما تقسیم می‌کردند. «مادرم تعریف می‌کرد که انگلیسی‌ها در خیابان بیسکویت و این جور چیزها برای بچه‌ها پرت می‌کردند» (جلالین، مصاحبه شخصی، ۸ خرداد ۱۳۹۸) افرادی که پدرشان به‌عنوان راهنما، کارگر یا کارگر ماهر برای انگلیسی‌ها کار می‌کردند، از دوستی‌ها، خوش‌قولی و تعهد آن‌ها یاد می‌کردند. (حدادیان، مصاحبه شخصی، ۱۶ دی ۱۳۹۹، نوکانی، مصاحبه شخصی، ۲۳ آذر ۱۳۹۸) لازم به یادآوریست در روایت نظام‌های سیاسی ایران از برهه جنگ جهانی دوم تا کنون نقطه اشتراک مهمی وجود دارد. در هردو مورد نقش ایران به‌عنوان پل پیروزی در جنگ جهانی دوم برجسته می‌شود و کمبود مواد غذایی و شیوع بیماری‌ها واگیر را ناشی از تاراج منابع غذایی کشور به وسیله نیروهای متفقین و حضور لهستانیان می‌دانند. (مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۵۹)

روایت‌های اشاره شده درباره وجوهی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران و مشخصاً شهر کرمانشاه در اوایل دهه بیست خورشیدی را می‌توان در چند گروه دسته‌بندی کرد:

۱. روایت‌هایی که قحطی را منکر می‌شدند و یا از آن به‌عنوان رویدادی بسیار کوتاه یاد می‌کردند. این افراد به شکل واضحی عضو طبقه اقتصادی اجتماعی بالا محسوب می‌شدند.

۲. روایت‌هایی که قحطی را ناشی از حضور متفقین و لهستانیان می‌دانستند. روایت حاکمان سیاسی در هر دو نظام پهلوی و جمهوری اسلامی و همچنین افرادی که از طبقه بالای اقتصادی اجتماعی محسوب می‌شدند و از طرفی در آن برهه به‌عنوان فعال سیاسی، گرایش‌های ناسیونالیستی داشتند در این دسته جای می‌گیرند.

۳. روایت‌هایی که در آن افراد به شکل ملموسی با قحطی روبرو شده بودند و تجربه مستقیم و بی‌واسطه نسبت به آن داشتند و از طرفی قضاوت و تحلیل خنثی و مثبت از نقش نیروی‌های انگلیسی داشتند، که این روایت‌ها غالباً از جانب افراد با جایگاه پایین اقتصادی اجتماعی بود.

زمانی که چندین اتفاق ناگوار پیش می‌آید مردم دچار شک شده و بسیاری از اتفاقات را ممکن است فراموش کنند زیرا فاجعه‌ای از پی فاجعه دیگر سر برمی‌آورد. همچنین دوری و نزدیکی به لحاظ فیزیکی - مکانی و جایگاه اقتصادی - اجتماعی موجب می‌شود عده‌ای از سکنه شهر از موضوعاتی همچون قحطی و حضور لهستانیان در شهر بی‌خبر مانده باشند. جایگاه‌ها طبقاتی افراد، تجربه زیسته آن‌ها را شکل می‌دهد و پیرو آن روایت آن‌ها نیز متفاوت خواهد بود. آنچه که در طی مصاحبه و روایت‌ها به آن پی برده شد این موضوع بود که بسیاری از مردم شهر به جز آن عده که خود از نزدیک شاهد وقایع بودند یا به‌واسطه جایگاه اقتصادی اجتماعی این امکان را داشتند که لهستانیان را از دیگر غیرایرانیان تفکیک کنند، سایر افراد لهستانیان را با لفظ "خارجی" می‌شناختند و عده‌ای نیز آن‌ها را با لفظ "ارمنی و آسوری" از دیگران تفکیک می‌کردند.

باید اشاره کرد در روایت‌ها همیشه رویدادهای کلیدی و حیاتی وجود دارند که افراد در بازگویی داستان زندگی و یا تجربیات خود ابتدا به آن‌ها اشاره می‌کنند. در مصاحبه‌ها که با سوال "از دهه‌ی بیست چه چیزهایی شنیده و یا به‌خاطر دارید؟" شروع می‌شد سریع و بدون تأمل به قحطی و جنگ جهانی دوم اشاره می‌شد. در واقع جنگ و قحطی همان رویداد حیاتی و کلیدی است که در روایت‌ها وجود دارد و مهاجران لهستانی برای آن‌ها نقش فرعی داستان را برعهده دارد زیرا جنگ و قحطی ناشی از آن به طور مستقیم بر زندگی افراد تأثیر عمیقی داشته است. در این حالت با گذشت زمان، ذهن متناسب با الزامات ادراکی خود، به پالایش و دور ریختن جزئیات غیر ضروری پرداخته و عناصری که دارای ارزش است را حفظ می‌کند.

۴-۱- به دنبال رد پای لهستانی‌ها در شهر

اتوبوسی که مسافران آن زنان خارجی است که زیباییشان جلب توجه می‌کرد و در میدان مصدق توقف کرد و مسافران از آن پیاده شدند. (رستمی، مصاحبه شخصی، ۱۲ خرداد ۱۳۹۸، بیگلری، مصاحبه شخصی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸، باقرزاده، مصاحبه شخصی، ۹ آبان ۱۳۹۸) زندگی و سرنوشت زنان لهستانی بسیار متفاوت از مردان و کودکان بود. برای مردان مشخص بود که در صورت آمادگی باید به جبهه‌های جنگ فرستاده می‌شدند، کودکان نیز به نسبت از وضعیت به‌سامان‌تری برخوردار بودند و غالباً به‌واسطه نهادهای دینی مسیحی و یهودی سازماندهی می‌شدند. در این مورد می‌توان به حضور کودکان لهستانی در پرورشگاه‌های اصفهان اشاره کرد که به‌واسطه آن‌ها اصفهان به شهر کودکان لهستانی مشهور شد اما این سازماندهی و نظم و ترتیب برای زنان لهستانی وجود نداشت. در روایت‌های شنیده شده از شهر حضور کودکان لهستانی، آن هم تحت حمایت نیروهای انگلیسی و هندی، بسیار کم رنگ است. (نوبتی، مصاحبه شخصی، ۲۴ بهمن ۱۳۹۸) کودکان لهستانی تبار یهودی، از بیشترین سازمان‌دهی برخوردار بوده‌اند. این کودکان در شهر تهران ماندند و سرپرستی آن‌ها با انجمن یهودی بود و در نهایت به اسرائیل اعزام شدند. «این کودکان یهودی به‌طور موقت در میان خانواده‌های یهودی ایرانی جا داده

می‌شدند. این کودکان به دبستان‌هایی می‌روند که به زبان عبری تکلم می‌شود.» (دولت‌شاهی، ۱۳۸۸: ۱۷۶-۱۷۷) هم‌اکنون در آرشیو مجازی نجات‌یافتگان هلوکاست، لیست بخشی قابل توجه‌ای از این کودکان موجود است.^۱

روایت یکی از شاهدان حضور زنان لهستانی در شهر بوده است این گونه است:

«عده زیادی از این زنان در شهرهای مختلف ایران ماندگار شدند و شایع بود که آن‌ها را فروخته‌اند. چند نفری هم در کرمانشاه بودند. جمع دیگری از این افراد در ایران ازدواج کردند ولی اکثریت آن‌ها در کافه رستوران‌ها و هتل‌ها و خانه‌های متمکین پیش‌خدمتی می‌کردند. نقاشی آن‌ها را کشیده‌ام. کافه نینا یکی از کافه‌هایی بود که چند زن لهستانی آن را اداره می‌کردند و افسران و سربازان اشغال‌گر روزهای یک‌شنبه به آنجا می‌رفتند.» (هندسی، مصاحبه شخصی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۸)

«جوانان و نوجوانان لهستانی به کارگاه‌ها، کافه‌ها و رستوران‌ها رفتند و زنان به کار در خانه‌های ثروتمندان یا کارگاه‌های خیاطی مشغول شدند» (خوشکار، ۱۳۹۶: ۷) آنچه‌ان که شرح داده شد وضعیت برای زنان لهستانی، خصوصاً آن‌هایی که از جایگاه طبقاتی بالایی برخوردار نبودند، مناسب نبود. در روایت‌ها حضور زنان لهستانی بیشتر از زبان مردان به گوش می‌خورد. در اینجا به نمونه‌ای از ازدواج زنان لهستانی در شهر اشاره می‌شود و همان‌طور که گفته شد یکی دلایل ماندگاری زنان در ایران ازدواج آن‌ها بود:

«یکی از اقوام مادرم با خانومی ازدواج کرده بود که لهستانی بود و آن زمان با ما در رفت‌وآمد بودند. من بچه بودم یادم می‌آید که به منزل ما می‌آمدند. البته تعهد می‌دادند که با آن خانم‌ها ازدواج می‌کردند و آن خانم هم مسلمان شده بود.» (بیگلری، مصاحبه شخصی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸)

در روایت فوق به تعهد و مجوز ازدواج با خانم لهستانی اشاره می‌شود. در اسناد نیز به این امر اشاره شده است که برای ازدواج زنان لهستانی نیاز به اخذ مجوز از کشور مربوطه (لهستان) بوده‌است. (ساکما، ۲۰۰۰۹۷ / ۲۹۸) اما تمام ازدواج‌ها این گونه و با مجوز صورت نگرفته است. بسیاری از زنان به‌ویژه آن‌هایی که از خانواده‌های نظامی نبودند به حال خود رها شده بودند و یا از کمپ‌ها فرار می‌کردند. آنان که از کمپ‌ها فرار کرده بودند بدون اینکه آماری از تعدادشان وجود داشته باشد به کار در کافه‌ها و هتل‌ها و کاباره‌ها و منازل مشغول به کار شدند. در خاطراتی با عنوان "مادام لهستانی در فخرآباد" نیز به این موضوع اشاره می‌شود که بعضی از دختران و زنان لهستانی در کافه‌ها کار می‌کردند و در آنجا با افسران ایرانی آشنا می‌شدند و ازدواج کردند. (خرقانی، ۱۳۹۵: ۶)

بسیاری از فعالیت‌های مهاجرین ذیل تلاش برای دوام و بقا معنادار می‌شود. تلاش برای سازگاری با محیط، کار در رستوران و کافه، ازدواج آشکار یا پنهان و در نهایت تغییر هویت. بعضی از اسناد و روایت‌ها گویای این است که عده‌ای از زنان لهستانی که در منازل اقامت داشتند به صورت مخفی یا آشکار ازدواج کرده‌اند و گروهی هم از سفارت در خواست پروانه اقامت نموده‌اند. بعضی از این زنان بدون گذرنامه و مدارک در شهرها سکونت داشته‌اند و از طریق ازدواج مخفی و غیررسمی همراه با تغییر هویت، دارای اولاد شده‌اند و گاه برخی از آنان که مرتکب جرمی می‌شدند و تشخیصی هویتشان مشکل بود. از طرفی دیگر چون کنترل اوضاع از دست دولت خارج شده بود مقید نمودنشان به قوانین کشور سخت بود و این عرف بود که فعالیت‌های آن‌ها را هدایت می‌کرد. در نامه اداره کل شهربانی نمونه دیگری موجود است که نشان می‌دهد زنان لهستانی بدون اطلاع و توافق قبلی و در واقع به‌طور غیرقانونی پراکنده شده‌اند و همین پراکندگی آن‌ها موجب شده که آمار دقیقی از آنان و ازدواج‌هایشان در دست نباشد. (ساکما، ۲۰۰۳۶۳۹ / ۲۹۳) به نظر می‌رسد که این الگوی پراکندگی و ازدواج‌های مخفی در شهرهای دیگر، از جمله کرمانشاه، نیز رواج داشته است. همچنین طبق

روایت‌ها و اسناد این زنان در خانه‌های مردم به کارگری مشغول بوده و یا با این عنوان وارد خانه‌ها شده‌اند که آن‌ها را به سرپرستی قبول کنند.

«به یاد دارم یکی از دوستانم مادرش لهستانی بود. آن‌طور که شنیده‌ام این زنان را به کرمانشاه آورده‌اند و روحانیون به مردم گفتند که به‌عنوان ثواب این زنان را مسلمان کنید و به خانه‌هایتان ببرید برای، زینت، کارگری و کلفتی.» (باقری، مصاحبه شخصی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۷) در روایتی دیگر این گونه آمده‌است:

«در همسایگی ما خانمی بود که لهستانی بود به او همافزوی می‌گفتیم. با مردی ایرانی و مسلمان ازدواج کرده بود. مردم به آن‌ها ارامنه می‌گفتند، بیشترشان در راسته‌ی جلوخان زندگی می‌کردند. در کوچه مکیه نیز آواره‌های لهستانی بودند. ارمنی و یهودی بودند. اکثرشان مسلمان شدند (لهستانیان) که انگلیسی‌ها آن‌ها را به اینجا آورده بودند. چون اینجا در تصرف انگلیسی‌ها بود. انگلیسی‌ها مردم را سرگرم کرده بودند و از آن‌ها به‌عنوان کارگر استفاده می‌کردند تا شورش نکنند، موذی بودند و تفرقه انداز. روحانیون می‌گفتند ثواب دارد، از این‌ها ببرید، مسلمانشان کنید و مسلمانان را زیاد کنید، آواره بودند دیگر.» (باقرزاده، مصاحبه شخصی، ۹ آبان ۱۳۹۸)

دو گونه روایت نسبت به زنان لهستانی پررنگ‌تر است که می‌توان گفت نگاهی طبقاتی در آن مستتر است. در یکی از روایت‌ها به ازدواج خانم لهستانی با یک پزشک که نماینده‌ی مجلس بود اشاره شد. از همسر ایشان به عنوان دانشجوی یاد شد و اینکه «هرکسی نمی‌توانست با آن زنان ازدواج کند. نیاز به اجازه بود و کسانی که با آن‌ها ازدواج می‌کرده‌اند باید از جایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار بوده باشند.» (بیگلری، مصاحبه شخصی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸) اما در روایت‌های دیگر این گونه نیست، آن‌ها (زنان لهستانی) یا در کافه‌ها یا درخانه‌ها مشغول به کار شده بودند و از دیگر سو در جامعه ارمنی حل شده بودند یا به دلیل جبر زندگی و بقا باید مسلمان می‌شدند. زیرا با وجود اینکه مصاحبه‌شوندگان مسلمان اظهار کرده‌اند که با غیرمسلمانان و به‌ویژه با یهودی‌ها مشکلی نداشته‌اند، اما نگاه بیگانه‌انگارانه نسبت به آن‌ها پررنگ بوده است و حتی امروز نیز این نگاه نسبت به آن‌ها وجود دارد. به‌عنوان مثال در یکی از روایت‌ها گفته‌شد: «من دوستان یهودی بسیار داشتم. البته بعد از انقلاب همه آن‌ها مهاجرت کردند. یکی از همسایه‌هایمان یهودی بود. مردمان خوبی بودند. آرام بودند و کاری به کار کسی نداشتند. یک روز که یکی از اعضای آن خانه فوت کرد، پدرم برای کمک و همدردی به منزلشان رفت و چندین ساعت آن‌جا بود زمانی که برگشت هم تشنه بود و هم گرسنه چون چیزی در آن‌جا نمی‌خورد.» (لطفی، مصاحبه شخصی، ۱۲ بهمن ۱۳۹۷) این‌گونه نگرش نسبت به غیرمسلمانان در شهر وجود داشته است که از دست یهودیان نباید چیزی خورد چون حرام است اما درباره مسیحیان و ارامنه این‌گونه نیست. بخش مهمی از تقابل مسلمانان و یهودی‌ها در این زمان، علاوه بر ریشه‌های تاریخی به جایگاه اقتصادی اجتماعی غالب یهودیان و تشکیل کشور اسرائیل در این برهه مرتبط می‌شود. دیگری‌انگاری مسیحیان، ارامنه و یهودیان ریشه‌ای تاریخی دارد اما بعد از سال ۱۳۵۷، به دلیل سیطره گفتمان اسلام سیاسی و تفوق ایدئولوژی تشیع دوازده امامی، دیگری‌انگاری و غیرخویشی‌پنداری سایر ادیان پررنگ‌تر شد. بنابراین این امر نسبت به پیروان ادیان نامبرده به شکل عام و زنان لهستانی یا در کل نسبت به زنان خارجی، به شکل خاص، با توجه به شرایط و نگاهی که محیط سنتی و مذهبی نسبت به نقش زن داشته، تشدید شده است. نقش زن در ساخت اقتصادی اجتماعی دهه بیست، برای بقا گزینه‌های زیادی را مقابل خود نمی‌دید. زن غالباً یا در نقش همسر و مادر تبلور می‌یافت و یا اگر قصد داشت نه در اندرونی، بلکه در عرصه اجتماعی نقش‌آفرینی کند امکان‌های محدودی در مقابل خود داشت و توزیع این امکان‌های محدود نیز وابسته به پایگاه طبقاتی فرد بود. از این‌رو یک زن، خصوصاً زنی آواره از طبقه پایین، برای بقا محتمل‌ترین و در دسترس‌ترین گزینه‌ها عبارت بودند از: نقش‌آفرینی در جایگاه همسری، کارگر خدماتی و کارگر جنسی. لازم به یادآوریست که امکان‌های پیشروی زنان لهستانی یکسان نبوده است و آنچنان که بیشتر گفته شد جامعه لهستانی، خصوصاً در شهر تهران و اصفهان از کامیابی به نسبت بیشتری برخوردار بودند زیرا غالباً

افراد لهستانی از طبقات بالای اقتصادی اجتماعی در این شهرها ساکن شدند و توانستند جامعه لهستانی ساکن ایران را پیروارند. البته ارائه خدمات نسبتاً متمرکز دولت ایران و لهستان به ساکنین در این شهرها، در نسبت با سایر شهرها، و از دیگر سو وجود جامعه به نسبت منسجم ارامنه و یهودی در این شهرها خود مزید بر علت بود. در میان امکان‌های یادشده، کارگر خدماتی و کارگر جنسی موجودیتی کلیشه‌ای یافته است تا آنجا که ردپای آن را می‌توان در رسانه‌های ایران نیز دید که خود در نوع نگرش نسبت به زنان لهستانی بی‌تأثیر نیست. در سریالی به نام معمای شاه که از شبکه یک صدا و سیمای ایران پخش می‌شد، زنان لهستانی را به‌عنوان روسپی معرفی می‌شوند. (وب سایت خبرگزاری ایلنا، ۱۵ آذر ۱۳۹۴) این فیلم بدون اینکه به چگونگی ورود لهستانیان و یا اوضاع و احوال آن‌ها بپردازد به صورت گزینشی قسمتی را انتخاب کرده که به باور و کلیشه‌ای که نسبت به این زنان وجود دارد دامن می‌زند. سریال مذکور با تقطیع واقعیت و بدون پرداخت به موضوع و در نظر گرفتن ابعاد دیگر موضوع کارگر جنسی بودن زنان لهستانی را در سطح کلیشه بازتولید می‌کند. با توجه به ساخت فرهنگی اجتماعی جامعه مسلمان میزبان و جایگاه زن در نظام تقسیم کار جامعه ایرانی در آن برهه و پوشش و ظاهر به نسبت متفاوت زنان لهستانی از جامعه مسلمان و همچنین فعالیت بخش قابل توجهی از زنان در کافه‌ها و رستوران‌ها، کلیشه کارگر جنسی برای آن‌ها تقویت می‌شد و این خود یکی از دلایلیست که افراد در حین ازدواج با مسلمانان غالباً هویت خود را تغییر می‌دادند و کتمان می‌کردند. بنابراین نمی‌توان جایگاه و نقش رسانه‌ها را در شکل دادن به اذهان مخاطبان و انتقال برخی مفاهیم تعریف شده توسط گروه یا سازمانی را بی‌تأثیر دانست. در صورتی می‌توان این نقش را کاهش داد و یا اینکه مخاطب هوشیارانه متوجه تحریف واقعیت از طریق رسانه‌ها شود، که امکان ظهور و بروز گروه‌های متعدد، فارغ از ارزش‌گذاری و کلیشه‌سازی، در جامعه وجود داشته باشد. این امر در پیوندی تنگاتنگ با فراموشی نیز قرار می‌گیرد. از سویی دیگر علاوه بر اینکه وجود گروه‌های متنوع و ارتباط با این گروه‌ها می‌تواند مهم باشد به همان اندازه انعطاف گروه‌ها در پذیرش اعضای جدید و ارتباط با دیگر گروه‌های موجود می‌تواند زمینه‌ای را برای بیان خاطرات در سطحی گسترده‌تر فراهم کند. باید خاطر نشان کرد که یادآوری هرگز در خلا اتفاق نمی‌افتد. ما به‌عنوان اعضای گروه‌های اجتماعی به یاد می‌آوریم و این به معنای فرض کردن سنت‌های مشترک و نیز باز نمودهای اجتماعی است که از طریق جمع‌هایی که به آن‌ها تعلق داریم به اشتراک گذاشته می‌شود. در واقع حافظه نمی‌تواند از زمینه اجتماعی خود منفک گردد. هنگامی که تعامل و اشتراک‌گذاری خاطرات کم رنگ شود و یا زمینه و بستری برای ایجاد، بیان و انتقال خاطرات پیش نیاید، به موازات آن فراموشی گسترده می‌شود و چه بسا بسیاری از رویدادهای تاریخی این گونه رنگ ببازند.

بیشتر یهودی‌ها بعد از سال ۱۳۵۷ از ایران مهاجرت کردند و تعداد اندکی از آن‌ها در شهر چون کرمانشاه ساکن هستند. در فرآیند انجام مصاحبه‌ها نیز، گفتگو با برخی اقلیت‌های مذهبی به دلایل محیطی و نگاه امنیتی با مشکل روبرو بود تا آنجا که مکرراً توصیه می‌شد که مسلمان بودن آن افراد آشکار نشود. بخش اعظم جامعه مسیحی از کرمانشاه مهاجرت کرده‌اند و آن‌ها هم که در کرمانشاه ساکنند، در سایه زندگی می‌کنند. موارد فوق خود مصداقی است برای نبودن زمینه مناسب برای تعامل و ارتباط با دیگری.

۴-۲- شهر مخزن حافظه

سیالیت دنیای مدرن و تغییرات پی‌درپی آن در کالبد و معماری شهر نیز بازتاب دارد. علاوه بر این تغییرات، بناهایی که تبدیل به مخروبه شده و بازسازی نمی‌شوند، تغییر نام کوچه‌ها، خیابان‌ها و تقابل نام‌های عرفی با نام‌های رسمی از دیگر ویژگی‌های کالبدی شهر کرمانشاه است. تمام این‌ها می‌توانند حامل نشانی از گذشته باشند که مسکوت باقی می‌مانند. «این واقعیت که حافظه‌ها اغلب پیرامون مکان‌ها و اشیاء سازمان یافته‌اند، نشان می‌دهد یادآوری چیزی است که در جهان چیزها اتفاق می‌افتد و شامل احساسات نیز می‌شود.» (میزتال، ۱۳۹۹: ۴۲) هالبواکس بر این امر تأکید می‌کند که به تعداد گروه‌ها، شیوه‌های بازنمایی از مکان وجود دارد و هر

گروه اثر خود را بر مکان خود می‌گذارد. بنابراین ما به واسطه و از طریق محیط پیرامون و محیط فیزیکی است که با گذشته ارتباط برقرار می‌کنیم و از این طریق می‌توانیم گذشته را تسخیر و صداهای گوناگون از گذشته را بشنویم. شهر در پیوندی عمیق با حافظه‌های افراد است. شهر از طریق نمادهایی که در آن ساخته می‌شود همزمان که می‌تواند عمل به یادآوری را ایجاد کند می‌تواند فراموشی را هم به وجود بیاورد. بنابراین شهر در نبرد بر سر گذشته قرار دارد و ممکن است وجهه‌ای فریبکارانه به خود بگیرد. گورستان‌های یک شهر می‌تواند حرف‌های بسیاری از گذشته تاریخی داشته باشد و یا حتی خود به مکانی برای بازدید مورخان تبدیل شود. گورستان یک شهر بخشی از تاریخ شهر، مکانی یادمانی و سندی ملموس از تاریخ گذشته بر شهر است. مثلاً گورستان دولاب در تهران و یا گورستانی که در بندر انزلی (بندر پهلوی سابق) وجود دارد مملو است از قبرهای لهستانیان که خود به مکانی یادمانی تبدیل شده‌اند و می‌تواند نشانه‌ای برای به یادآوری باشد. اما در کرمانشاه اوضاع به قراری دیگر است. خبری از گورستان‌های گروه‌های مذهبی غیرمسلمان نیست و آنچه هست یا تخریب شده است یا با دیوارکشی از چشم مردم پنهان شده است. گورستانی مربوط به یهودی‌ها در قسمت جنوب شرقی شهر و پایین‌تر از تپه فتحعلی‌خان قرار دارد. این قبرستان با قبرهای قدیمی و درحال نابودی به زمین بازی کودکان تبدیل شده است. گورستانی دیگر که مربوط به مسیحیان است در زیبا پارک شهر کرمانشاه واقع شده است. دور تا دور گورستان دیوارهای سیمانی کشیده شده است که آن را رویت‌ناپذیر کرده‌است. قریب به چهل سال است که در این گورستان که از قدمت به نسبت بالایی برخوردار است از دفن مردگان جلوگیری شده است. در سال‌های اخیر نیز در ورودی آن توسط شهرداری کاملاً مسدود شده و با توجه به حصارکشی‌های زمین‌های اطراف آن، احتمال تغییر کاربری آن به مجتمع تجاری فرهنگی زیاد است. (وب سایت خبرگزاری مهر، ۲۴ اسفند ۱۳۹۸) علاوه بر گورستان‌ها که در معرض نابودی قرار گرفته‌اند، باید به کلیساهای شهر نیز اشاره کرد. در شهر کرمانشاه دست‌کم سه کلیسا وجود داشته است. کلیسای پنتی کاستی که متعلق به آشوریان بوده، این کلیسا در خیابان شریعتی واقع شده است که در چندسال اخیر غیرفعال شده و آن‌طور که از بیرون ساختمان می‌توان تا حدودی داخل را دید در حال تخریب است. کلیسای بعدی، کلیسای نور، که این کلیسا هم در خیابان شریعتی واقع شده بود. زمان تأسیس آن به اواخر جنگ جهانی اول بازمی‌گردد. این کلیسا توسط مسیونرهای آمریکایی همراه بیمارستان تأسیس می‌شود. در دهه هفتاد زمین این کلیسا که گورستان هم در مجاورت آن بوده است توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به کلینیک دکتر چوبکار تبدیل شد. سومین کلیسا که در جلوخان (خیابان مدرس) قرار دارد و به نام کلیسای قلب مقدس مسیح معروف است، در سال ۱۲۹۳ خورشیدی تأسیس و در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۸۳ به ثبت ملی رسیده است. نکته مهم درباره کلیسای قلب مقدس مسیح این است که سرایدار آن مردی است که از لحاظ مذهبی متعلق به اهل سنت است و امکان بازدید عمومی از آن فراهم نیست. بناهایی این چنینی خود می‌توانند محلی برای تعامل، گفت‌وگو، یادآوری و محلی برای تشکیل اجتماعات یادمانی باشند. زمانی که رفت و آمد به این مکان‌ها وجود نداشته باشد و یا تخریب شده باشند بسیاری از وقایع ممکن است تا مدت‌های طولانی (یا همیشه) مدفون بمانند. آنچه از شهر که می‌تواند به کمک حافظه بیاید همین مکان‌ها و آثار یادمانی است. زمانی که شهر از نشانه‌هایش تهی شود و یا فقط نشانه‌های خاصی از برهه‌ای خاص باقی بماند، نمی‌توان توقع داشت که حامل، ناقل و حافظ حافظه تاریخی باشد. به نظر می‌رسد همان‌طور که تاریخ ما منقطع روایت می‌شود، شهر هم تاریخ‌زدایی می‌شود. تغییرات سریع کالبدی، سیاست‌های شهرسازی، رویکردهای ایدئولوژیک در تغییر نام‌ها و هویت مکان‌ها در مسیر خاطره‌زدایی از اماکن حرکت کرده است. باید یادآوری کرد که آنچه در پیوند تنگاتنگ با محتوای حافظه است، قدرت اقتصادی-سیاسی است. ماهیت قدرت اقتصادی-سیاسی با تکیه بر ایده همسان‌سازی می‌تواند تاثیر به‌سزایی بر محتوای حافظه داشته باشد. اینکه مردم چه چیزی را و چگونه به یادآورند تحت تأثیر این امر است. بنابراین نباید از نقش قدرت و ایدئولوژی در برساخت حافظه غافل شد. حافظه تحت تأثیر گذشته‌ای است که برساخته شده است و در شکل‌گیری حافظه جمعی موثر است و در واقع این گذشته

برساخت‌شده ادراک ما را شکل می‌بخشد. صاحبان قدرت با توان و منابعی که در اختیار دارند برخی از روایت‌ها را آنچنان بزرگ می‌کنند که به جز آن، چیز دیگری دیده نمی‌شود و این امر در راستای انسجام هویتی و یکسان‌سازی هویت برساخته تلاش می‌کند. شهر کرمانشاه با وجود اینکه در سده اخیر سه جنگ بزرگ را به خود دیده، جنگ جهانی اول، دوم و جنگ هشت ساله با عراق، اما در شهر نشانی از دوران مشقت و سختی جنگ‌های جهانی دیده نمی‌شود. با وجود اینکه شهر درگیر فحطی بسیار سخت و طاقت‌فرسا بوده و کشته‌های بسیاری داشته است، نمادی از این موضوع در آن وجود ندارد.

علاوه بر یادمان‌های کالبدی در شهر، مناسک، جشن‌ها و بزرگداشت‌ها نیز به‌مثابه یادمان‌هایی مناسکی می‌توانند رویداد یا خاطره‌ای را در اذهان باقی نگه دارند و از این‌رو حافظه جمعی حفظ می‌شود. وقتی بخشی از یک جامعه امکان برگزاری مناسک مورد نظر خود را به شکل عمومی نداشته باشد به‌مرور از تاریخ شهر فراموش می‌شود. حافظه جمعی در اعمالی که مرتباً تکرار می‌شود ثبات پیدا می‌کند؛ در مناسک و در یادبودها. از طریق این عوامل گذشته به صورت مشترک، به اشتراک گذاشته می‌شود و عوامل یاد شده می‌توانند از عناصر با نفوذ و تاثیرگذار حافظه جمعی باشند.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

عوامل متعددی می‌تواند در ایجاد و تعمیق فراموشی جمعی، نقش بازی کند. ضروری است تأکید شود که متناسب با نوع رویکرد و روش مواجهه با مسئله حاضر در این پژوهش، نمی‌توان از نتیجه‌گیری قطعی صحبت کرد. می‌توان گفت در طول زمان امکان اینکه دلایلی به دلایل پیشین اضافه شود و یا بعضی از آن‌ها باطل شود وجود دارد. در هر صورت فاکتور زمان عاملی مهم در روایت به‌شمار می‌آید که نگرش روایت‌کننده تحت تأثیر آن قرار دارد و همان‌طور که گفته شده است روایت‌ها همیشه تحت تأثیر زمان حال هستند. بخشی از خاطرات و تجارب ما مستقیم به تجربه درمی‌آید اما بخش اعظم آن به‌صورت غیرمستقیم و با واسطه به ما می‌رسد. به‌ظاهر این تصور وجود دارد که آن‌چه را به یاد می‌آوریم جزئی از حافظه شخصی ماست در صورتی که به لحاظ شخصی آن را تجربه نکرده‌ایم. این جامعه است که تا حد زیادی مشخص می‌کند چه چیزی و چگونه و در چه زمانی به یاد آورده شود. حافظه اجتماعی از طریق متون، مکان‌ها و از طریق تعاملات و معاشرت‌های گروه‌های اجتماعی مختلف تولید و بازتولید می‌شود. هم حافظه اجتماعی و هم چگونگی تعاملات گروه‌ها را قدرت سیاسی و اجتماعی موجود، تحت تأثیر قرار می‌دهد. در هر صورت حافظه تحت تأثیر و نفوذ محدودیت‌های اجتماعی است. حافظه امری است بین‌الذهانی به همین خاطر است که گفته می‌شود درست است که فرد به یاد می‌آورد اما این به یادآوری چیزی فراتر از عمل شخصی است. حافظه و اینکه چگونه چیزی را به یاد می‌آوریم برای شناخت ما و قضاوت با‌اندیشانه امری بسیار ضروری است.

جامعه تحت تأثیر قدرت سیاسی و ایدئولوژی حاکم است. رسانه و سیستم آموزش رسمی به‌عنوان دو بازوی ایدئولوژی حاکم، به صورت مداوم در حال برساخت واقعیت هستند. از این منظر یکی از عوامل مهم که می‌تواند حافظه ما و عمل به یادآوری را تحت تأثیر قرار دهد، رسانه‌ها هستند. رسانه، قدرت و ایدئولوژی سه ضلع مثلثی هستند که در برساخت واقعیت و تصویرسازی اذهان نقش اصلی را بر عهده دارند. بخشی از این امر به خاطر این است که هر جامعه‌ای خواهان انسجام هویتی است و در این راه از تبلیغات و اطلاعات گزینشی تاریخی بهره می‌گیرد که این انسجام را هرچه محکم‌تر ایجاد کند. افتخار به گذشته قهرمانانه نیز به‌خاطر همین مسئله است. به‌عنوان مثال در مورد میزبانی ایرانی‌ها و مهربانی‌شان در پذیرایی از لهستانیان سخن‌ها هست. اما به دیگر ابعاد آن اشاره نمی‌شود. در همین راستا تأکید بر جنگ هشت ساله همراه با مراسم‌ها و یادبودهایی که هر ساله انجام می‌شود، نشان از درخواستی برای یک گذشته‌ی قهرمانانه است که وجه ملی و انسجام هویتی جامعه حفظ شود.

علاوه بر مواردی که در فوق ذکر شد باید به آموزش رسمی، موزه‌ها و حتی نظام حقوقی-قضایی اشاره کرد که در شکل‌گیری حافظه‌ی جمعی مؤثر هستند. این‌ها نهادهای حافظه هستند که در فراموشی و یا اینکه چه چیزی به یاد آورده شود تأثیرگذار هستند. مضامین ایدئولوژیکی بر محتوای برنامه‌های آموزشی غالب است که می‌توان نمونه‌ی بارز آن را در محتوای آموزش درس تاریخ مشاهده کرد که در شکل‌گیری حافظه‌ی جمعی مؤثر هستند و روایت خاصی از گذشته را تبلیغ می‌کنند. به واسطه گزینش تاریخ در راستای انسجام ملی و هویتی توسط بازوهای ایدئولوژیک قدرت سیاسی، حافظه جمعی ناپیوسته و پر از شکاف است. برای مثال می‌توان به چنگونگی روایت جنگ‌های جهانی اول، دوم و جنگ تحمیلی هشت ساله اشاره کرد. حافظه‌ی جمعی وابسته به رسانه‌ها، آموزش و پرورش، مراسم و جشن‌های یادبودی، اجتماعات یادمانی، یادمان‌ها و تصاویری است که در شهر وجود دارد. تمام این موارد در حکم ناقلان حافظه هستند نه تنها حافظه‌ی ما به موارد گفته شده وابسته است بلکه چگونگی نمایش و ارائه آن‌ها، چگونگی به‌یادآوری را مشخص می‌کنند. لذا حافظه محتوایی سیاسی و ایدئولوژیک دارد و در پیوند وثیق با قدرت شکل می‌یابد.

مورد دیگر که به‌ویژه در پژوهش حاضر می‌تواند در فراموشی نقش داشته باشد جایگاه زن در ساختار اقتصادی و به تبع آن نظام حقوقی-عرفی ایران است. در نظام سنت و نظام تقسیم کار آن، زن تعریف مشخصی دارد و عدم تبعیت از این تعریف و نپذیرفتن جایگاه مذکور عواقبی چون طرد و برچسب‌زنی به دنبال دارد. علاوه بر جایگاه طبقاتی زنان لهستانی، مجموع جنگ و آوارگی، همه آن‌ها را در موقعیت شکننده‌ای قرار داده است و در جامعه میزبان نیز امکان‌هایی که به‌صورت غالب در دسترس آن‌ها بوده است عبارت بودند از: کارگر خدماتی، کارگر صنعتی، کارگر جنسی و یا پذیرفتن نظام غالب یعنی جامعه مسلمان و حل شدن در آن جامعه. برچسب‌زنی می‌تواند به دو صورت رسمی و عرفی نگاه سنتی به نقش زن و جایگاه زن را نشان دهد؛ به‌ویژه در زمان مورد بحث (دهه بیست خورشیدی). همین امر برچسب زدن موجب به‌وجود آمدن "ما" و "آن‌ها" و ایجاد فاصله می‌شود و زندگی برای کسی که حکم غریبه یا بیگانه را دارد را سخت‌تر می‌کند. در نتیجه برای زنان لهستانی که خواهان زندگی در ایران و از جمله شهر کرمانشاه بودند غالباً چاره‌ای نبود جز تغییر هویت و تن دادن به این امر و بازگو نکردن گذشته‌اش؛ کتمان به‌مثابه راه حلی برای هضم شدن در جامعه‌ی میزبان با این هدف که شاید انگ "دیگری" و "بیگانه بودن" را کم‌رنگ کنند.

تنوع گروه‌های اجتماعی و تعامل این گروه‌ها در سطح وسیع اجتماعی نقش مهمی در فرآیند فراموشی دارد. شد تا زمانی که خاطرات از طریق و به واسطه گروه‌های اجتماعی مورد تبادل قرار نگیرد فراموشی قدرت پیدا می‌کند. باید گروه‌ها در بستری امن بتوانند با یکدیگر تعامل داشته‌باشند و به‌عنوان دیگری در شهر از حق شهروندی همچون اکثریتی که متعلق به یک جامعه هستند متعلق باشند. در غیر این صورت شهروندزدایی سیستماتیک از جامعه، جامعه را به محاق می‌برد. در انکار موجودیت متکثر جامعه عمل یادآوری ضعیف می‌شود. زمانی که بسترهای اجتماعی حافظه از نمادها، مراسم‌ها و سالگردها تا نهادهای حافظه که تحت تأثیر قدرت اقتصادی سیاسی هستند، همواره به‌صورت بدیهی پذیرفته شود و نگاهی انتقادی و موشکافانه وجود نداشته باشد، فراموشی از جامعه تاریخ‌زدایی خواهد کرد. اجازه بیان و نقل کردن گذشته‌ی تروماتیک و همچنین به رسمیت شناختن آن گذشته‌ی پرنج گامی است لازم برای رها شدن از رنج. نباید از بازگشت دوباره به گذشته تروماتیک اجتناب کرد بلکه باید آن را حفاری کرد و گذشته‌ای را که سعی در دفن کردن آن داشته است، دوباره یادآوری شود تا به قول بنیامین از خشونت نسبان رهایی پیدا کنیم. «در حالی که وظیفه فراموشی، رفتن به فراسوی خشم و تفر است، وظیفه‌ی به‌یادآوری زنده نگه‌داشتن حافظه‌ی رنج در برابر گرایش عمومی تاریخ به پاسداشت پیروزمندانه است.» (میزتال ۱۳۹۹: ۲۵۲)

۶. منابع

- ابوت، اج‌پورتر. (۱۳۹۷). سواد روایت. ترجمه رویا پورآذر، نیما مهدی‌زاده اشرفی. تهران: اطراف.
- بهشتی‌سروش، محسن و همکاران. (۱۳۹۲). تبعات اجتماعی اسکان مهاجران لهستانی در ایران طی جنگ جهانی دوم. گنجینه اسناد، ۲۳(۴)، ۴۰ - ۵۹.
- گرانی خوار و بار. (۱۳۲۱). اطلاعات. ۱۱ فروردین . ۵.
- جامی. (۱۳۹۲). گذشته چراغ راه آینده. تهران: نگاه.
- خرقانی، نرگس. (۱۳۹۵). مادام لهستانی در فخرآباد. شرق. ۱۴ بهمن. ۶.
- خوشکار، شادی. (۱۳۹۶). صدلی لهستانی، یادگار یک کوچ. روزنامه شهروند. ۲۶ بهمن. ۷.
- دولت‌شاهی، علی‌رضا. (۱۳۸۶). لهستانیان و ایران. تهران: بال.
- ریکور، پل. (۱۳۷۴). تاریخ، خاطره و فراموشی. گفتگو. ۸، ۴۷ - ۶۰.
- ریکور، پل. (۱۳۹۴). زندگی در دنیای متن، ترجمه بابک احمدی. تهران: مرکز.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۱۰۳۴۸/۲۴۰؛ ۳۳۶۶/۳۱۰؛ ۳۳۹۶/۰۰۳۳۹۶؛ ۳۱۰/۰۰۸۰۹۳؛ ۲۳۰/۰۰۰۰۹۷؛ ۲۹۸/۰۰۳۶۳۹؛ ۲۹۳/۰۰۳۶۳۹.
- صابری، شیدا. (۱۳۹۷). ایران در جنگ جهانی دوم. تهران: ققنوس.
- مجد، محمد قلی. (۱۳۹۵). پل پیروزی، سرزمین قحطی. ترجمه علی فتحعلی آشتیانی. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی. (۱۳۵۶). درباره سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- میزتال، باربارا. (۱۳۹۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی حافظه. ترجمه: محمد رسولی. تهران: تیسرا.
- وب سایت خبرگزاری ایلنا. (۱۳۹۴). واکنش خسرو سینیایی به تصویر دختران لهستانی در سریال معمای شاه. بازبایی شده ۲۸ آذر ۱۳۹۹ از : <https://www.ilna.news/fa/tiny/news-327441>
- وب سایت خبرگزاری مهر. (۱۳۹۸). ماجرای حصارکشی زیبا پارک چه بود؟. بازبایی شده در ۲۹ بهمن ۱۳۹۹ از: <https://www.mehrnews.com/xRttC>
- ویستر، لئونارد، مرتوا، پاتریش. (۱۳۹۸). روش تحقیق روایت‌پژوهی، ترجمه حسن بودلایی و نرگس قلی‌زاده. تهران: اندیشه احسان.
- Abbott, H. Porter. (2018). The Cambridge introduction to narrative, translated by R.Poorazar & N.M Ashrafi. Tehran: Atrah (In Persian).
- BeheshtiSeresht.M, MohammadPoor.M, Yousifi, Gh. (2011). Social Consequences of Polish migrants in Iran during WW2 based on. Ganjine-Ye Asnad. 23(4). 40 -59. (In Persian).
- Dolatshahi, AliReza.(2007). Polish & IRAN. Tehran: Bal. (In Persian). Expensive of Groceries. (1942). Etelaat. March 31. 5. (In Persian).
- Halbwachs,Maurice. (1992). On Collective Memory, translated by Lewise A.Coser. . Chicago and London: The University Of Chicago Press.
- Iranian Labour News Agency. (2015). Khosrow Sinai's reaction to the image of Polish girls in the Shah's Riddle series: <https://www.ilna.news/fa/tiny/news-327441>. (In Persian).
- Jami.(2011). The past is the beacon of the Future. Tehran: Negah. (In Persian).
- Kharghani,Narges.(2017). Polish Madam in Fakhrabad. Shargh. February 3. 6. (In Persian).
- Khoshkar,Shadi.(2017). Polish chair, a relic of a nomad. Shahrvand. February 15 . 7. (In Persian).

- Majd, M.G. (2016). IRAN UNDER ALLIED OCCUPATION IN WORLD WAR II; The Bridge to Victory A Land of Famine, Translated By A.F Ashtiani. Tehran: Political Studies and Research Institute. (In Persian).
- Mehr News Agency. (2019). What was the story of fencing in Ziba Park?: <https://www.mehrnews.com/xRttC> . (In Persian).
- Misztal, Barbara. (2003). Theories Of Social Remembering. Philadelphia: Open University Press.
- Misztal, Barbara. (2013). Theories Of Social Remembering, Translated By: M. Rasooli. Tehran: Tisa. (In Persian).
- National Library and Archives of I.R.IRAN. 008093 / 230; 10348/240 ; 003639 / 293; 000097 / 298; 3366/310; 003396 / 310. (In Persian).
- Pahlavi era political culture research and publishing center. (1977). About 3th of Shahrivar and role of IRAN in World War II. Tehran: Pahlavi era political culture research and publishing center. (In Persian).
- Ricoeur, Paul. (1984). Time and Narrative volume 1, Translated By Kathleen Mclaughlin & David Pellauer. Chicago and London: The University Of Chicago Press.
- Ricoeur, Paul. (1995). Memory, History, Forgetting. Goftegoo. 8. 47 - 60. (In Persian).
- Ricoeur, Paul. (2004). Memory, History, Forgetting, Translated By Kathleen Mclaughlin & David Pellauer. Chicago and London: The University Of Chicago Press.
- Ricoeur, Paul. (2013). La vie dans le monde du texte, Translated By Babak Ahmadi. Tehran. Markaz. (In Persian).
- Saberi, Sheida. (2018). IRAN in World War II. Tehran: Ghoghnoos. (In Persian).
- Webster, Leonard, Mertova, Patricie. (2019). Using narrative inquiry as a research method: an introduction to using critical, Translated By H. Boodlaji & N. Gholizadeh. Tehran: Andisheh Ehsan. (In Persian).